یوسف گم گشته ناید سوی کنعان بی خیال

کلبه ی احزان نخواهد شد گلستان بی خیال

تن شریف است ای برادر پس بدان باید رسید

در مسیرش گر بمیرد روح انسان بی خیال

توسعه در اقتصاد اصل است و انسان فرع آن

زیر چرخش له شوند ار بی نوایان بی خیال

گر گران شد ارز و پوشاک و خوراک و غیر آن

لیک جان و دین انسان گشته ارزان بی خیال

تا بُوَد بر اجنبی ها ای پسر چشم امید

درد را قطعا نخواهد بود درمان بی خیال

نمره ی بالا بُوَد مقصود زحمت ها بالام

گر به بالاتر نیامد عقل و ایمان بی خیال

یک نفر از شوق کعبه در بیابان زد قدم

شد- چو کردش سرزنش خار مغیلان - بی خیال

منتظر بودیم عمری در خیال خویشتن

چون نبستیم ای برادر عهد و پیمان بی خیال

خواستم پندی دهم اما خطاب آمد: اولان

چیخمه سین یاددان شعار بی خیالان بی خیال